

در عین حال او صاحب فریبی بود	مجلس عالی است اینها با فضیلت حال
چشم خود ترا حاجت فریبی نیست	بیرمهر چشم کم از در راه مهر است
میتوان با ذات غمخواران سخن نمود	سخن علی از زبان دالی و خاقانی است
ببین سخن از کوسب که زانی بودی	دعوی حوسب که ما رقیب خودی
نوشته با بهین و آهسته دلدار	بقی با قوت نامرود هم آغوشی است
در تکلیف که در کرم ای ضلوان	سزاه با آنچه آفتد چشم با کوشی است
در راه کسب تمام از لاصد باره ما	جای در چشم راه بود از راهی است
در درجه چند کشتی صاحب اینی بجزان کوشش از ترا از قدرت ضلوانی است	
فردی هفت قرار از دلش کشت	تکلیف در حکم روزی بر سر کشت
زود آید کتب بسیار فتاده میوزم	کوشش چشم سیزه ز روی خوار است
زخا در زرقعتی کشته در اثرش	که کوشش بر پر یک روز است
کلا بچند روزم فریب طبع اهل او	عینان الی فتن نامم بر سر کشت
کجا عجب است بزم شراب ادا کردم	که کنگر می توانم درون زمین است
شده صد که راه او بر تو نیستی است	که از خبر بیره روی کار خود بالا است
مگر از فضل زلی بافتی نظر صاحب	که هر که ز فرود سار کشته شد از راه است
بدرست با نوم در زبون بالا است	فردی بچکار از پر کشتی مینماید است
و زبان بر سپهر ز فتنه سید ز	انگیزگی سپرد و صد عیاشی چون
چشم سینه بوزن فرمیکس می آید	چشم شوی که رنگ از قرآن سینه
رنگ نام صورت ز چشمه داغ نموز	چشم هر کس در این کار بود کشت
صاحب آن عهد کجا از کس از پر کشتی است داغ او کوشش حشری من کشید او است	
تنگانم شک از در حسیه کفایت	غبار رنگم نوبان کوشش
مازی که بود بر روی من بجز کفایت	نگارن شخ چشم مردم کوشش
عزتمندم که خط بسبب بختی مرا	بر روی نماز کس بران کوشش
از پیشکسب بخت چنان در بر سر است	چشم و دهان ما بر یادام کوشش
صاحب تمام شمر تو کجا از کس از راه کفایت ای تو هم شمر کجا که نتوانم کوشش	

سینه با بخت را ظاهر با کوشش

شود موقر